أعوذُ باللَه منَ الشّيطانِ الرّجيم‌

بسمِ اللَه الرّحمنِ الرّحيم‌

الحمدُ لِلّه ربِّ العالمينَ و الصّلوةُ و السّلامُ على أشرفِ المرسلينَ‌

وخاتمِ النّبيّينَ أبى القاسمِ محمّدٍ و على آلِهِ الطّيّبينَ الطّاهرينَ‌

واللعنةُ على أعدائِهم أجمعين‌

 در این مجلس به توضیح مختصر نكات ظریفِ ادامه روایت، و از مجلس بعد به بیان اصل دستورالعمل‌های امام صادق علیه‌السّلام به عنوان بصری خواهیم پرداخت.

## كیفیت تشرف عنوان بصری خدمت امام صادق علیه السّلام‌

 عنوان بصری می‌گوید:

 فَاغتَمَمتُ مِن ذلكَ و خَرَجتُ مِن عندِهِ، و قُلتُ فى نَفسى لَو تَفَرَّسَ فىَّ خَيرًا لَما زَجَرَنى عَنِ الإختلافِ إليهِ و الأخذِ عنه.

 فَدَخلتُ مسجدَ الرّسولِ صَلّى اللَه عَلَيهِ وآله و سَلَّمتُ عليه؛ ثُمّ رَجَعتُ مِن الغَدِ إلَى الرَّوضَةِ و صَلَّيتُ فيها ركعتَينِ و قُلتُ: «أسئَلُكَ يا اللَه يا اللَه! أن تَعطِفَ عَلىَّ قلبَ جعفرٍ و تَرزُقَنى مِن عِلمِهِ ما أهتَدى بِهِ إلى صراطِكَ المستقيمِ.»

 «وقتی امام علیه‌السّلام به من جواب رد دادند و فرمودند:" وقت مرا مگير و

 با اين رفت‌وآمد خود مزاحم اذكار و اوراد من مشو" یأس بر من غلبه كرد و با ناراحتی شدیدی از نزد آن حضرت بیرون آمدم. با خود گفتم: اگر حضرت در من عاقبت و مآل خیری می‌دید، از ارتباط با خودش منع نمی‌كرد و مرا نمی‌راند و با آغوش باز استقبال می‌نمود.

 داخل مسجد پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله و سلّم شدم و بر حضرت سلام كردم. سپس فردای آن روز دوباره به مسجد پیغمبر مراجعت كردم و دو ركعت نماز خواندم و عرض كردم:" پروردگارا! من از تو درخواست و طلب می‌كنم كه قلب جعفر را به من متمایل گردانی و از علم او آن مقدار به من عطا كنی كه بتوانم به‌وسیله آن در صراط مستقیم تو قدم بردارم."»

 ورَجَعتُ إلى دارى مُغتَمًّا و لم أختَلف إلى مالكِ بنِ أنَسٍ، لِما اشرِبَ قَلبى مِن حُبِّ جعفرٍ. فَما خَرَجتُ مِن دارى إلّا إلَى الصّلاةِ المَكتوبةِ، حتّى عيلَ صَبرى. فَلَمّا ضاقَ صَدرى، تَنَعَّلتُ و تَرَدَّيتُ و قَصَدتُ جعفرًا؛ و كانَ بَعدَ ما صَلَّيتُ العَصرَ.

 «درحالی‌كه ناراحت و اندوهناك بودم به خانه خود مراجعت كردم و دیگر به‌سراغ مالك‌بن‌انس نرفتم؛ چراكه قلبم از محبت جعفربن‌محمد سیراب و پر شده بود و دیگر در دل خود جایی را برای مالك نمی‌دیدم و برای رفتن به نزد او كشش نداشتم.

 این غم و اندوه، مرا زمین‌گیر و خانه‌نشین كرده بود و فقط برای اقامه نماز از منزل بیرون می‌آمدم؛ تا اینكه صبرم تمام شد. نعل به‌پا كردم و ردا به دوش انداختم و بی‌اختیار به قصد خانه امام صادق علیه‌السّلام حركت كردم؛ و این واقعه بعد از این بود كه نماز عصر را خوانده بودم.»

 فَلَمّا حَضَرتُ بابَ دارِهِ، استَأذَنتُ عَليهِ. فخَرَجَ خادمٌ لَهُ، فقالَ: «ما حاجَتُك؟» فقُلتُ: «السّلامُ علَى الشّريفِ.» فقالَ: «هو قائمٌ فى مُصَلّاه.» فجَلَستُ بِحِذاءِ بابِهِ؛ فَما لَبِثتُ إلّا يسيرًا إذ خَرَجَ خادمٌ، فقالَ: «ادخُل على بَرَكَةِ اللَه.» فدَخَلتُ و سَلَّمتُ عليه. فَرَدَّ السّلامَ و قالَ: «إجلِس، غَفَرَ اللَه لَك.»

 «وقتی به خانه آن حضرت رسیدم، استیذان كردم و اذن دخول خواستم. خادم‌

 حضرت بیرون آمد و پرسید:" درخواست و حاجتت چیست؟" گفتم:" می‌خواهم بر این مرد بزرگ سلامی عرض كنم." (وقت نماز عصر بود)؛ پاسخ داد:" حضرت در مصلای خود در حال نماز است." دیگر نگفتم كه می‌خواهم داخل بیایم، و كنار در نشستم؛ مدتی نگذشت كه خادم بیرون آمد و گفت:" داخل شو كه خداوند به تو بركت بدهد و دخول و قدومت را مبارك گرداند." وارد شدم و بر حضرت سلام كردم. ایشان سلام مرا جواب گفت و فرمود:" بنشین، خدا تو را بیامرزد."»

 فجَلَستُ، فَأطرَقَ مَليًّا؛ ثُمَّ رَفَعَ رأسَهُ و قالَ: «أبو مَن؟» قُلتُ: «أبو عَبدِ اللَه.» قالَ: «ثَبَّتَ اللَه كُنيَتَكَ و وَفَّقَكَ يا أبا عبدِ اللَه! ما مَسألتُك؟» فقُلتُ فى نفسى لَو لَم يكن لى مِن زيارتِهِ و التّسليمِ غَيرَ هذا الدّعاءِ لَكانَ كثيرًا. ثمّ رَفَعَ رَأسَه ثُمَّ قالَ: «ما مَسألَتُك؟» فَقُلتُ: «سَألتُ اللَه أن يعطِفَ قلبَك عَلىَّ و يرزُقَنى مِن عِلمِكَ و أرجو أنَّ اللَه تَعالى أجابَنى فى الشَّريفِ ما سَألتُه.»[[1]](#footnote-1)

 «خدمت حضرت نشستم. ایشان مدتی سر به زیر انداختند؛ بعد سر خود را بلند كردند و فرمودند:" كه هستی؟ كنیه تو چیست؟"

 گفتم:" كنیه‌ام ابوعبداللَه است."

 حضرت فرمودند:" خداوند معنای كنیه ابوعبداللَه را كه به‌حسب ظاهر بر خود قرار داده‌ای، در تو محقّق و تثبیت كند و واقعاً عبد خدا شوی و تو را در وصول به آرزوها و آمالی كه داری موفق گرداند؛ درخواستت چیست؟"

 با خود گفتم: اگر از ایشان هیچ طلبی نداشتم و غیر از این دعایی كه حضرت نمودند هیچ فایده‌ای نصیب من نمی‌شد، هرآینه بسیار بود، و كفایت می‌كرد كه با تحمل زحمت و رنج راه، مشمول دعای حضرت شوم.

 سپس حضرت سر خود را بلند كرد و دوباره فرمود:" درخواستت چیست؟"

 گفتم:" از خدا خواستم دلت را به من مهربان گرداند تا تمایل و التفات و گوشه چشمی به من داشته باشی و از علمت مرا نصیب دهد. امیدوارم و

 این‌طور به‌نظرم می‌رسد كه خداوند آنچه را درباره حضرت شریف تو درخواست نموده‌ام، اجابت كرده است."»

 ازاینجابه‌بعد حضرت وارد اصل روایت می‌شوند و راجع‌به حقیقت علم كه آیا اكتسابی و تحصیلی است، یا نور و ذُكاء و حدّت است، صحبت می‌فرمایند. علم آن حدّتی است كه برای انسان راه را از چاه روشن می‌كند. بزرگانی كه در علم سرآمد بودند ولی به ورطه هلاكت افتادند، آن حدّت و تیزی و نور را نداشتند. چه‌بسا افرادی كه دارای علم ظاهر و اكتسابی نیستند ولی می‌توانند در هَزاهز و شدائد و مهالك، خود را نجات دهند. إن‌شاءاللَه اگر خداوند توفیق عنایت فرماید، خصوصیات این مطالب در جلسات بعد عرض خواهد شد.

 در مجالس گذشته عرض شد كه ذكر و ورد اختصاص به افراد مبتدی ندارد و همه افراد در مراحل مختلف سلوك ناچارند به اوراد و اذكار الهی اشتغال داشته باشند. وجه نیاز و احتیاج هر شخصِ واصلی به استدامه اذكار الهی، و نیز اینكه چرا حتی امام علیه‌السّلام در مرتبه بقاء نیز باید به اذكار الهی اشتغال داشته باشد، عرض شد. پیغمبر اكرم تا آخر حیات بر این مسئله مداومت داشت و الآن نیز رسول خدا به ذكر الهی مداومت دارد، منتها كیفیت ذكر بعد از وفات با قبل از آن تفاوت دارد.

## علت پذیرفته نشدن عنوان بصری در بدو امر

 حال باتوجه‌به صداقت امام صادق علیه‌السّلام و اینكه نمی‌خواستند عنوان بصری را دست‌به‌سر كنند، پس چرا در ابتدا او را از خانه خود راندند؟

 ازطرفی امام صادق علیه‌السّلام فردی بیكار نبود و ازطرف دیگر بدون اغراق و گزافه‌گویی اگر خداوند كرم كند و تنها ثواب یك لحظه از حال اشتغال و ربط امام صادق را بین اهل دنیا تقسیم كند، همه بهشتی می‌شوند و درِ جهنم بسته خواهد شد و دیگر خبری از آن نخواهد بود![[2]](#footnote-2) در اینجا كم یا زیاد بودن مطرح نیست، بلكه مهم‌

 واقعیتی است كه این یك ثانیه به آن تعلق گرفته است؛ حال چه یك ثانیه باشد و چه یك سال و چه یك عمر، تفاوتی ندارد.

 در پاسخ به اینكه چرا امام صادق علیه‌السّلام عنوان بصری را طرد فرمود و به‌تبع، او ناراحت و غمناك به مسجد پیغمبر رفت و دعا كرد، دو مطلب محلّ تأمل است:

 اولًا: امام صادق علیه‌السّلام از این عمل چه منظوری را پیگیری می‌كرد؟

 ثانياً: «عنوان» چه مسئله‌ای را در نفس خود تعقیب می‌نمود كه حضرت را رها نكرد؟

 ما كاری به امام صادق علیه‌السّلام نداریم؛ چراكه برای ما امكان و قدرت تأمل و تفكر در آنچه او مشاهده می‌كند، وجود ندارد. ما دایره فكری و سعه وجودی خود را بی‌نهایت پایین‌تر از سعه وجودی امام علیه‌السّلام می‌دانیم و امكان ندارد فردی از افراد بشر به مصالح و مفاسدی كه امام علیه‌السّلام مطّلع است دسترسی پیدا كند. اما یك مسئله بسیار بدیهی وجود دارد و آن اینكه: «نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود.»

## قدرناشناسی عوام از حضور اولیاء الهی‌

 اگر بزرگی درِ منزل را برای ورود هر شخصی باز بگذارد، افراد قدر نعمت وجود او را نمی‌دانند و با این مسئله سبك و سرسری برخورد می‌كنند. ماهی دریا چون دائماً در آب است، قدر آب را نمی‌داند؛ وقتی او را از آب بیرون بیندازند و خورشید بر او بتابد، آن‌وقت متوجه می‌شود كه آب چیست و او تابه‌حال از این نعمتی كه داشته، غافل بوده است.

 اگر امام صادق یك بیرونی و اندرونی درست كند و بیست‌وچهارساعته در بیرونی بنشیند و هركسی را كه در زد راه دهد، واكنش مردمی كه به عقل و رشد كافی نرسیده‌اند و همه آنها دارای موازین منطقی و عقلانی و اخلاقی نیستند، چه خواهد بود؟ وقتی امام صادق علیه‌السّلام در كوچه و خیابان راه می‌رود، چند نفر آن حضرت را می‌شناسند و به ایشان احترام می‌گذارند؟ افكار مردم نسبت به آن حضرت چیست؟ پیغمبر كه از دنیا می‌رود، چند نفر به‌سراغ امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌آیند؟[[3]](#footnote-3) مردم با امیرالمؤمنین چه برخوردی داشتند و آیا واقعاً امیرالمؤمنین را فهمیده و ادراك كرده بودند؟! مردم این‌گونه هستند.

## دست‌نایافتنی جلوه دادن داروی بیماری هیستری، تنها راه درمان آن‌

 در بیماری هیستری‌[[4]](#footnote-4) اختلال اعصاب و روانِ فرد بر بدن او اثر می‌گذارد. از علائم این بیماری این است كه با وجود اینكه قرنیه، شبكیه و عصب بینایی چشم ازنقطه‌نظر فیزیكی كاملًا سالم است، اما بیمار نمی‌بیند؛ لذا پزشكان به چنین بیماری می‌گویند: داروی شما از ریشه گیاهی جنگلی است كه اصلًا در ایران پیدا نمی‌شود و باید دو ماه صبر كنید

 تا ما آن را با نامه‌نگاری از فلان مملكت دورافتاده غربی تهیه كنیم. پزشك همین‌طور بیمار را بر آن روال طبیعی روانی جلو می‌برد تا اینكه بالاخره بعد از مدت‌ها با هزار منت آن دارو را كه همان آب مقطّر است، از آن كشور می‌آورند و او را می‌خوابانند و كنار پلك چشمش تزریق می‌كنند؛ اما او یك‌دفعه بلند می‌شود و همه چیز را می‌بیند!

 اگر از ابتدا به او می‌گفتند این دارو آب مقطّر است، آن را به كناری می‌انداخت و دیگر هیچ دارویی فایده نداشت؛ زیرا قوای مدركه او مغلوب احساسات و تخیلات شده و دیگر نمی‌تواند تصمیم بگیرد. ازآنجاكه مسائل روانی در بهداشت فیزیكی بدن اثر مهمی دارد، لذا درمان را سخت می‌كنند تا اثر خود را بگذارد. ما نیز در مسائل سلوكی و كسب معارف الهی همین‌طور هستیم و اگر مطلبی را آسان به ما بدهند قبول نمی‌كنیم.

## خبرویت منحصربه‌فرد مرحوم علّامه طهرانی در امر تربیت‌

 اگر از بنده سؤال شود كه از نظر طی مراتب و وقوف به امور آیا شخصی را استادتر و خبیرتر از مرحوم پدرت می‌شناسی، پاسخ منفی است؛ ایشان در میان ما نیستند و این تعریف دیگر جایی ندارد. بنده براساس فكر و ظرفیت خود نسبت به قضایا و با مراجعه به تراجم و احوال بزرگان و تتبّع در عبارات و خصوصیات آنها می‌گویم كه تابه‌حال فردی را از ایشان بالاتر ندیده‌ام. ما تراجم و كتب و عبارات بسیاری از بزرگان را مطالعه كرده‌ایم؛ نفحات‌الانس جامی و تذكرةالاولیاء شیخ عطار را خوانده‌ایم و بالاخره خودمان خدمت بسیاری از آنها بوده‌ایم و حدّاقل از نظر علمی، فردی عامی نیستیم؛ اما آنچه نسبت به خصوصیات ایشان ازنقطه‌نظر كیفیت سلوك اطلاع داریم، حكایت از تبحّر عجیبی در تربیت افراد می‌كند. حال بااین‌وجود ما چقدر از ایشان استفاده كردیم؟!

## تخیلات، منشأ طلب ظهور ظاهری امام زمان از سوی عوام‌

 همه ما شعارهایی از قبیل‌ «وا امام زمانا!» و «يا بقيةَ اللَه عجِّل على ظهورِك‌!» سر می‌دهیم، ولی امام زمانی در میان ما نیست و ما براساس تخیل خود از دور نگاه می‌كنیم و او را صدا می‌زنیم. امیدواریم خداوند هرچه زودتر فرج ظاهری و باطنی‌

 امام زمان علیه‌السّلام را مقدّر كند و ما را از این جهل بیرون آورد كه مسئله جهل، مسئله مهمی است.

## بی‌تفاوتی مردم در زمان امیرالمؤمنین نسبت به آن حضرت‌

 باری، ما براساس این نگاه دور خود، مدام امام زمان علیه‌السّلام را ندا می‌كنیم، و الّا مگر پیغمبر و امیرالمؤمنین از امام زمان بالاتر نبودند؟! اما مردم از كنار علی می‌گذشتند و به او سلام هم نمی‌كردند! گرچه ما شیعه امیر مؤمنان و إن‌شاءاللَه مورد شفاعت و عنایت آن حضرت هستیم، اما بعد از هزاروچهارصد سال، از حقیقت قضیه چه اطلاعی داریم؟! تمام افراد بشر یك قِسم‌اند و ازنقطه‌نظر ظاهر و تعدیل احساسات و تعقلات و غلبه عقل بر احساس و ابتلائات زمان، با یكدیگر برابرند؛ مگر آنكه لطف و عنایت خداوند شامل حال انسان گردد.

## عادی شدن تدریجی حضور امام زمان در نزد عامه مردم‌

 فرض كنید كه امام علیه‌السّلام ظهور كند و بخواهد مانند جدّش امیرالمؤمنین و امام صادق علیهماالسّلام در میان ما زندگی و حكم كند و ما هر روز ایشان را ببینیم؛ دراین‌صورت مانند یك انسان عادی عمامه‌ای بر سر و قباء و ردایی بر تن دارد.

 اولین روزی كه مردم امام زمان را می‌بینند، صدای گریه و شیون و ناله «یا بقیةاللَه!» از همه بلند است. مجلس را ضبط می‌كنند و نوار آن را نگه می‌دارند. بعد از اینكه حضرت سی روز پشت‌سرهم صحبت كند، همان كسانی كه روزهای اول از شب قبل پشت درِ مجلس همین امام زمان صف می‌كشیدند، كم‌كم با تأخیر پنج دقیقه و یك‌ربع حاضر می‌شوند.

 اینها واقعیت دارد و بنده شوخی نمی‌كنم. به جدّ خودم قسم و به روح مقدّس خودش قسم، خود ما كه اینجا هستیم، اهتمامی را كه لازمه مقام ولایت است، نداریم، چه رسد به بقیه مردم. همه اینها به‌جهت آن است كه مسئله مفت و مجّان قسمت ما می‌شود؛ طبیعت نوع بشر این‌گونه است.

## حكایت شیخ علی حلّاوی و منتظران خیالی‌

 مرحوم والد در مكتوبات خود حكایتی را از مرحوم آقای میرجهانی‌[[5]](#footnote-5) و[[6]](#footnote-6) ضبط

 كرده‌اند؛ ایشان می‌گوید:

 در حلّه مردی بود بسیار عابد و زاهد و عالم، مردم را به انتظار فرج حضرت بقیةاللَه عجل اللَه تعالی فرجه دعوت می‌نمود، و به گریه و ندبه و دعا بر تعجیل ظهور دعوت می‌كرد. تا آنكه جماعتی از مردم كه غمّ و همّشان دعا بر فرج بود مجالسی ترتیب داده و در آن دعا می‌نمودند، همگی شمشیر خریده و انتظار ظهور آن حضرت را داشتند؛ نام این مرد آقای شیخ علی حلّاوی بوده، و هم‌اكنون بعد از سال‌ها مقام حضرت حجت در خانه او برپاست.

 روزی آقا شیخ علی از كاظمین به حلّه می‌رفته است، در راه خدمت حضرت مشرّف می‌گردد و بسیار اظهار ادب نموده و تقاضای ظهور می‌كند.

 حضرت می‌فرمایند: «هنوز عده‌ای كه خداوند وعده داده فراهم گردند فراهم نشده است و سیصدوسیزده تكمیل نگشته.»

 عرض می‌كند: «قربانت گردم هم‌اكنون در حلّه بیش از هزار نفر انتظار فرج را دارند، و اگر ظهور كنید تمام این افرادی كه تابه‌حال مجالس دعا ترتیب داده، در فراقت می‌گریستند، در ركاب مبارك حاضر برای انجام خدمت خواهند بود.»

 حضرت می‌فرمایند: «چنین نیست، و از محبّین ما در حلّه دو تن بیش نیستند، یكی تو هستی و دیگری جوانی است قصاب؛ حال كه به حلّه رفتی تمام مدّعین را در خانه خود دعوت كن و بشارت مقدم مرا بده، و به‌طوری‌كه كسی نفهمد دو گوسفند در بام خانه قبلًا برده و در آنجا ببند تا من بیایم.»

 شیخ علی به حلّه درآمد و مردم را دعوت به منزلش نموده بشارت تشریف‌فرمایی آقا را داد. محبّین جمع شدند و شادی‌ها كردند، عطرها پاشیده، عودها برافروخته، چراغانی نموده، همگی تشریف‌فرمایی‌

 حضرت را ساعت‌شماری می‌كنند. در این هنگام نوری سبزرنگ از جانب قبله حركت نموده، بر بام خانه شیخ علی فرود آمد.

 حضرت ولی عصر عجل اللَه تعالی فرجه الشریف از میان نور در بام خانه قرار گرفتند. اولًا حضرت، جوان قصاب را صدا زدند، جوان بر بام برآمد؛ حضرت دستور دادند كه یكی از گوسفندها را نزدیك ناودان ذبح كند. جوان ذبح نموده، خون از ناودان جاری شد؛ مردم همه باهم گفتند: «عجبا! حضرت، جوان را كشتند! مبادا ما را هم صدا زده و روی بام ذبح كنند!» دراین‌حال، حضرت، آقا شیخ علی را صدا زدند. شیخ علی بر بام بالا آمد؛ حضرت فرمودند كه شیخ علی گوسفند دیگر را نزدیك به ناودان ذبح نماید. ذبح نموده، خون گوسفند در ناودان جاری شد؛ ترس و وحشت مردم را فراگرفت و هركسی به دیگری می‌گفت كه شیخ علی هم كشته شد! هم‌اكنون است كه حضرت یك‌یك از ما را صدا زده و سر ببرند! هریك بر جان خود بیمناك شده، از گوشه‌ای به‌طوری‌كه رفیقش نداند مخفی شده، راه فرار اختیار كرد.

 كم‌كم همه رفتند و یك تن باقی نماند؛ دراین‌حال حضرت فرمودند: «آقا شیخ علی، رفقای خود را صدا كن برای نصرت و یاری من بیایند بالای بام آنها را ببینم!»

 آقا شیخ علی هرچه صدا زد جوابی نشنید؛ سپس نزدیك آمد، دید در خانه یك نفر هم نیست![[7]](#footnote-7)

 حضرت فرمودند: «این بود یارانی كه گمان می‌كردی در فراق من راحت ندارند و همه حاضر برای نوشیدن شربت شهادت در ركاب من هستند!»[[8]](#footnote-8)

## رابطه مستقیم میزان احساس نیاز به امام زمان با درجه ایمان‌

 اینان مردمی هستند كه امام زمان را می‌خواهند! آنها به‌مقدار تدینشان او را می‌خواهند؛ اگر مراتب ایمان به حضرت را یك میلیارد فرض كنیم، مردم پنج در یك‌میلیارد را از او دیده‌اند و مابقی همه تخیل است. البته یك علاقه‌ای از سوی محبین‌

 آن حضرت وجود دارد و یك یا بقیةاللَهی گفته می‌شود، ولی مسئله به این كیفیت كافی نیست.

## عكس‌العمل مردم در قبال طرح تشكیل كمیته‌های هجده‌گانه توسط مرحوم علّامه طهرانی‌

 وقتی بحمداللَه حكومت اسلامی برقرار شد، مرحوم والد گفتند: بیاییم به‌سهم خود كمكی كنیم و براین‌اساس جزواتی را مبنی بر تشكیل كمیته‌های هجده‌گانه، مِن‌جمله حوزه علمیه، چاپ و در محدوده‌ای از مسجد قائم توزیع كردند و با آمارگیری، از ساكنین آن منطقه اطلاع حاصل نمودند. سپس شخص ایشان در مسجد قائم سخنرانی كردند و با دعوت از مردم رأی‌گیری انجام شد و عده‌ای انتخاب شدند.[[9]](#footnote-9)

 هیئت‌مدیره‌ای تشكیل شد و در زیرمجموعه آن یك هیئت اجرایی وضع كردند. آیا ایشان به قصد كلك و تظاهر این كارها را انجام می‌داد؟ برای ما محرز است كه داعی و هدف ایشان خدمت و اظهار اسلام واقعی و تربیت و ترقّی بود؛ اما بنده شخصاً در جلسات هیئت‌مدیره‌ای كه با مسئولیت مرحوم والد برگزار می‌شد، شاهد بودم كه اولین فرد شركت‌كننده در آن جلسات خود ایشان بود و اشهِدُ باللَه كه گاهی ایشان نیم‌ساعت می‌نشست درحالی‌كه حتی یك نفر هم نیامده بود! حال باتوجه‌به این كیفیت، ایشان برای كه كار كند و زحمت بكشد؟! لذا همه مسائل را واگذار كردند و به‌عنوان هجرت و قصد توطّن به مشهد مشرّف شدند. البته تشرف ایشان به مشهد براساس مسائل دیگری بود، ولی به‌حسب ظاهر این مسائل نیز اتفاق افتاد.[[10]](#footnote-10)

## شباهت بی‌اهمیتی مردم به امام زمان در صورت دسترسی ساده، با مردم زمان امیرالمؤمنین‌

 حال اگر امام زمان علیه‌السّلام نیز به این نحوه به‌دست آید و در دسترس باشد، میزان توجه افراد به آن حضرت همانند میزان توجه مردم در زمان امیرالمؤمنین‌

 علیه‌السّلام خواهد بود. اگر ما خیلی دوام بیاوریم و سی جلسه پای صحبت امام زمان بنشینیم، در جلسه سی‌ویكم می‌گوییم: «شنیدن نوار با حضور در مجلس تفاوتی ندارد؛ نوارش را گوش می‌دهیم.» نوار را به رختخواب می‌بریم و گوش می‌دهیم تا خوابمان ببرد و إن‌شاءاللَه از بركاتش مستفیض شویم! ساده و بدون رودربایستی می‌گویم؛ مگر غیر از این است؟! اینكه عرض می‌شود امام زمان به درد ما نمی‌خورد، برای این است كه ما او را نمی‌خواهیم.

## وصول اصحاب سیدالشّهدا به معنای ولایت امام علیه السّلام‌

 زهیربن‌قین كه به سیدالشّهدا علیه‌السّلام عرضه می‌داشت:) اگر هزار دفعه بدن مرا تكه‌تكه كنند، زنده كنند و آتش بزنند، از پیش تو ای سیدالشّهدا نمی‌روم (،[[11]](#footnote-11) ولایت امام را ادراك كرده بود كه این حرف را می‌زد.

 حضرت ابوالفضل العبّاس كه وقتی اباعبداللَه علیه‌السّلام به او فرمودند برو، گفت:) بدون تو كجا بروم؟! (،[[12]](#footnote-12) معنای ولایت این برادر را فهمیده بود. این جمله حرفی نیست كه از دهان هركسی درآید؛ از دهان كسی باید بیرون بیاید كه ولایت برادرش را شناخته باشد و اگر دست راست و بعد دست دیگرش را قطع كنند، به‌هیچ‌وجه از او جدا نشود!

 حبیب‌بن‌مظاهر و مسلم‌بن‌عوسجه كه در شب و روز عاشورا آن حرف‌ها را به سیدالشّهدا زدند، افرادی بودند كه ولایت امام حسین علیه‌السّلام را فهمیده بودند.[[13]](#footnote-13)

 انسان وقتی ولایت را بفهمد، دیگر كجا برود؟! انسان كه قطعاً كشته خواهد شد؛ حال مرگی كه با یك ویروس و میكروب و سقوط آجر اتفاق می‌افتد، برای اصحاب با شمشیر و در ركاب امام حسین اتفاق افتاد! اگر حتی پیوسته بكشند و دوباره زنده كنند، كجا می‌خواهند بروند؟! پیش یزید؟! مهم، در كنار امام علیه‌السّلام‌

 بودن است، نه كیفیت آن؛ اشتباه بسیار بزرگی است كه ما فكر كنیم كیفیت مهم است.

## علائمی از اهل ولایت در كلام مرحوم حدّاد قدّس سره‌

 در اینجا به آن كلام مرحوم آقای حدّاد به مرحوم والد می‌رسیم كه در اعتراض به افرادی كه ایشان را متهم به ضدّ ولایت بودن می‌كردند، فرمودند:

 اما در قضیه ولایت، ولایت را ما می‌شناسیم نه این گوسپندان كه نامی از آن بر زبان دارند. عزاداری واقعی را ما می‌كنیم؛ زیارت حقیقی را ما می‌نماییم؛ شناسایی و معرفت ائمه علیهم‌السّلام وجداناً و شهوداً و عقلًا و عِلماً اختصاص به ما دارد، نه اینها كه ولایت را جدا می‌دانند. ولایت عین توحید است و توحید عین ولایت است.

 اشك ما بر اباعبداللَه الحسین علیه‌السّلام از درون قلب ما و از سویدای دل ما جاری است و با آن اشك می‌خواهیم قالب تهی كنیم، چراكه آن اشك با نفس ما و روح ما بیرون می‌ریزد؛ نه این اشك‌هایی كه از خیال و پندار ایشان می‌آید، و روزی هم همین‌ها سیدالشّهدا را می‌كشند، آن‌گاه می‌نشینند و اقامه عزا می‌نمایند و در ماتمش سینه می‌زنند.[[14]](#footnote-14)

## بروز آثار معرفت امام علیه‌السّلام در مرحوم حدّاد

 ایشان می‌فرمایند: امام علیه‌السّلام را ما شناخته‌ایم و لذا دیگر برای ما اختلاف مراتبِ سختی و راحتی، شادی و غم تفاوتی ندارد؛ نه چون تویی كه الآن در اینجا برای امام سینه می‌زنی و فردا خوشحال هستی!

## تقلب احوالِ دائمی عامه مردم در قبال امام زمان‌

 اگر امام زمان ظهور كند و دو نفر به‌زعم خود افشاگری كنند كه مثلًا ما فلان‌كار خطا را از او دیده‌ایم، همین مردم با اتّكا به شایعات، از او برمی‌گردند و می‌گویند: «گویا این قضایایی كه نقل می‌كنند وجود داشته است»؛ درحالی‌كه اگر ولایت بواقعیتِه برای انسان منكشف شده باشد، چطور ممكن است در قبال امام علیه‌السّلام بقیه مردم را عاقل ببیند تا اینكه بخواهد به حرفشان اعتنا كند؟!

 همین مردم در قبال كارهای معاویه به امیرالمؤمنین علیه السّلام اعتراض كردند

 و در ركاب حضرت با معاویه جنگیدند،[[15]](#footnote-15) اما وقتی قرآن‌ها بر سر نیزه رفت، گفتند: «یا علی، فوراً تسلیم حكم حَكَمین بشو و قرآن را حَكَم كن، وگرنه اینك تو را زیر ده‌هزار قبضه شمشیر قطعه‌قطعه می‌كنیم!»[[16]](#footnote-16) وقتی شكست خوردند، گفتند: «یا علی! به تو ظلم كردیم، از سر تقصیرات ما بگذر.»[[17]](#footnote-17) وقتی امیرالمؤمنین آنها را بخشید، ابن‌ملجم كار را تمام می‌كند.[[18]](#footnote-18)

 در دوران امامت امام حسن علیه‌السّلام نیز تفاوتی ندارد و هیچ‌كس دور امام باقی نمی‌ماند.[[19]](#footnote-19) همین مردم در روز عاشورا امام حسین را كشتند[[20]](#footnote-20) و بعد خودشان با جریان مختار خون‌خواهی كردند![[21]](#footnote-21) همه اینها به‌جهت تخیل و جهل و عدم شناخت امام علیه‌السّلام است.

## سرّ دورباش زدن امام صادق علیه‌السّلام به عنوان بصری‌

 باری، انسان قدر موهبتی را كه راحت به‌دست آید، نمی‌داند و عادی برخورد می‌كند؛ اما اگر مقداری دورازدسترس باشد، متوجه می‌شود كه باید به‌دنبال درد و سوز برود. براین‌اساس، امام صادق علیه‌السّلام از یك طرف عنوان بصری را پس می‌زنند و می‌گویند: «من هم فردی مانند مالك‌بن‌انس؛ چرا اینجا آمدی؟! همان‌طور كه تابه‌حال به نزد او می‌رفتی، حالا نیز برو»؛ اما ازطرف دیگر با) اشرِبَ قَلبى مِن حُبِّ جعفرٍ (او را از باطن پیش می‌كشند. حضرت می‌خواهند او را آماده كنند تا اگر در آینده به او حرفی بزنند، در جای خودش قرار بگیرد.

 عنوان در ابتدا با خود می‌گفت: مالك روایات پیغمبر را نقل می‌كند و تابه‌حال درِ خانه او را می‌زدیم، جعفر هم با چند واسطه به پیغمبر می‌رسد و دروغ نمی‌گوید و آدم خوبی است و حالا درِ خانه جعفر را می‌زنیم؛ یك مطلب از این می‌گیریم و یكی از آن! لذا امام صادق علیه‌السّلام حدّاقل كاری كه در اینجا می‌خواهد انجام دهد آن است كه به عنوان بفهماند:

 اولًا: ارتباطت را با ما تصحیح كن و بفهم به كجا آمده‌ای و بدان كه اینجا هركسی را نمی‌پذیرند. وقتی همه درها را به روی خود بسته دیدی، آن‌وقت درِ خانه ما به‌روی تو باز می‌شود؛ اگر بیایی ولی اینجا را نیز مانند سایر مكان‌ها بدانی و مثل بقیه مردم وقت مرا بگیری و استفاده نكنی، عِرضِ خود می‌بری و زحمت ما می‌داری.[[22]](#footnote-22)

 بگرد و تحقیق كن؛ مالك‌[[23]](#footnote-23) و دیگركسانی را كه بعد از پیغمبر باقی مانده‌اند، ببین؛ ابوحنیفه‌[[24]](#footnote-24) را ببین كه چه یال‌وكوپال و دفترودستكی دارد و چه شهریه‌ای می‌دهد؛[[25]](#footnote-25) وقتی فهمیدی چیزی در چنته آنها نیست، آن موقع می‌فهمی جعفربن‌محمد كیست و چنددرصدی به استحكام و اتقان تو افزوده می‌شود و مسئله برایت روشن می‌گردد. تو خودت آمدی و ما برای تو كارت دعوت نفرستاده‌ایم؛ گمان نكنی كه امام صادق می‌خواهد با جمع كردن افراد، حزب درست كند.

## تشبیه نیاز انسان به ولی كامل، به احتیاج بیمار سرطانی به طبیب حاذق‌

 ثانياً: مگر انسان به‌صرف دیدن رویی ناخوش و امری خلاف توقع و دو دفعه رانده شدن، باید دست از طلب بردارد؟! مگر انسان می‌تواند از واقعیت و حقیقت دست بكشد؟! چرا اگر به مریضی كه در ناراحتی شدید به‌سر می‌برد و علاج خود را منحصر در مراجعه به فلان طبیب احساس می‌كند بگویند وقت تمام شد، بیرون نمی‌رود و حاضر است چند برابر هزینه كند؟! چون به مرض خطرناكی دچار شده است. او كه به مشكل شدید ریوی یا ناراحتی قلبی مبتلاست تا آخرین نفر می‌ایستد و به هر كیفیت ممكن به منشی التماس می‌كند تا یك دقیقه هم كه شده با دكتر صحبت كند؛ اما آن فردی كه به سردرد یا تب ساده‌ای دچار است، حتی دو ساعت در شلوغی مطب به‌انتظار نمی‌نشیند.

## ریشه سهل‌انگاری امور سلوكی در بی‌دردی معنوی‌

 ما نیز درد نداریم، و الّا مطلب را به‌راحتی رها نمی‌كردیم. كسی كه درد داشته باشد، با یك «نه» گفتنِ امام صادق علیه‌السّلام ایشان را رها نمی‌كند.

## تلقّی احسنِ عنوان بصری نسبت به تربیت امام صادق علیه‌السّلام در عدم پذیرش فوری او

 عنوان بصری این نحوه تربیت امام صادق علیه‌السّلام را به‌كیفیت احسن تلقّی نمود؛ زبان حال او و ما به حضرت این است كه وقتی خداوند شما را امام و واسطه فیض قرار داده است، من كجا بروم؟! یا دست از این وساطت بردارید كه نمی‌توانید! و یا مرا بپذیرید؛ و چون شما امام و واسطه فیض هستید، نمی‌توانید قبول نكنید! وقتی حضرت این حال را ببیند، آغوشش را باز می‌كند و می‌پذیرد. گرچه فردی نمی‌تواند از امام صادق علیه‌السّلام حسابرسی كند و تمام اشكالات از سوی ماست، اما اگر امام این كار را نكند، ظلم كرده و باید در روز قیامت نزد پیغمبر پاسخ‌گو باشد.

## كلام مرحوم حدّاد پیرامون لزوم تحمل جلال الهی‌

 مرحوم آقای حدّاد بارها می‌فرمودند:

 سالك باید چكش‌خورش خوب باشد![[26]](#footnote-26) و[[27]](#footnote-27)

 اگر پیوسته سالك را بزنند نباید صدا به اعتراض بلند كند و اگر لاجرم آخی هم گفت، دیگر نباید ادامه دهد. بعد از گذشت مدتی، هنگامی كه سالك مورد لطف قرار می‌گیرد و ترمیم و سرحال می‌شود، چكش دومِ استادی كه می‌خواهد او را اصلاح كند بر سرش فرود می‌آید؛ چراكه با حلوا چیزی نصیب انسان نمی‌شود و بدون پیشرفت در همان حد باقی می‌ماند.

## كلام مرحوم علّامه طهرانی پیرامون لزوم عزم سالك برای طی طریق‌

 مرحوم آقا بارهاوبارها می‌فرمودند:

 تا خودتان نخواهید ما كاری نمی‌توانیم بكنیم؛ باید خودتان بخواهید.

 شخصی امروز صبح برای بنده نقل كردند كه مرحوم والد به ایشان فرموده بودند:

 این فرزند من سید محمدمحسن هم تا نخواهد من به او نمی‌دهم!

## كلام مرحوم حدّاد پیرامون نقصان طریق بدون بهره‌مندی از جلال الهی‌

 استاد نیز نمی‌تواند بدون ابتلاء و جلوه جلال، كسی را سیر دهد؛ مرحوم آقای‌

 حدّاد به مرحوم آقا می‌فرمودند:

 این راه مستلزم ایثار و ازخودگذشتگی است؛ و بعضی از رفقای ما تنبل‌اند و حاضر برای انفاق و ایثار نیستند، و لذا متوقف می‌مانند. من برای ملاقات و دیدار آنها زیاد به كاظمین علیهماالسّلام می‌روم و شب‌ها و روزها می‌مانم، ولیكن این كافی نیست؛ زیرا در مجالس انس و مذاكرات، پیوسته ذكر جمال می‌شود و وَجد و نشاطی حاصل می‌گردد، اما همین‌كه بخواهم گوشی از كسی بگیرم همه فرار می‌كنند و كسی باقی نمی‌ماند. و بالاخره بدون جلال كه كار تمام نمی‌شود؛ و لهذا من متحیرم در كار بسیاری از ایشان. آن‌گاه با چه لطایف‌الحیلی و چه رمزهایی كه نه كاسه بشكند و نه دست بسوزد، باید بعضی از اوقات، آنان را وادار به امری خلاف طبع و میلشان بنمایم تا فی‌الجمله تمكینی پیدا نمایند و راهشان استوار گردد.[[28]](#footnote-28)

## ابتلائات شدید اولیاء الهی در مسیر تكامل‌

 آیا می‌دانید خداوند چه بر سر مرحوم آقا، مرحوم حدّاد، مرحوم انصاری و مرحوم قاضی آورده است؟! اما نكته مهم این است كه همان ذاتی كه بنده‌اش را تنبیه می‌كند، شیرینی بعدش را نیز خود عنایت می‌فرماید.

## تحوّل افكار و پیشرفت سالك، نتیجه تحمل تجلّیات جلالیه پروردگار

 اگر لطف او شامل حال بنده‌ای شود، آن‌قدر او را می‌چرخاند و مورد امتحان قرار می‌دهد تا كم‌كم افكار، تخیلات و احساسات او كاملًا متحوّل و متبدّل گردد، و سالك یك‌دفعه خود را در عالمی می‌یابد كه با عوالم ماقبلِ او كاملًا بیگانه است؛ مردم را در افكار سطحی و پوچی كه خود نیز سابقاً در همان مسائل به‌سر می‌برده، غوطه‌ور می‌بیند.

 برای تحمل این گوشمالی‌ها و عبور از این مقاطع و جلوگیری از بریدن سالك، شواهد و خصوصیات و راه‌هایی وجود دارد كه إن‌شاءاللَه بیان آن در ذیل كلمات امام صادق علیه‌السّلام خواهد آمد.

## لزوم عدم توجه سالك به كیفیت مسیر و تمركز بر اصل سلوك‌

 مطلب دیگر اینكه باید برای سالك مسئله بسیار مهم این باشد كه خداوند او را به عبودیت پذیرفته و دارد در این مسیر حركت می‌كند؛ نه اینكه كیفیت در مسیر چگونه‌

 است. سالك باید خود را عبد پروردگار ببیند و غیر از این موقعیت تقاضایی نداشته باشد و این راه را به‌عنوان تنها مسیری كه موصل و مُبلِّغ او به واقع است، بپذیرد. دیر یا زود به مطلوب رسیدن، در دنیا یا در آخرت به مقصد نائل آمدن، و به‌دست آوردن یا نیاوردن مشاهدات و خوارق عادات، مطالب پوچ و بی‌اهمیتی هستند كه برطبقِ علل و معلولاتی انجام می‌گیرند. مهم آن است كه ما در خیمه امام حسین علیه‌السّلام باشیم؛ دیگر اینكه او برای ما چه تصمیم می‌گیرد، به خودش مربوط است.

## توقف در سلوك، نتیجه بی‌تفاوتی در انجام دستورات‌

 ازطرف دیگر، اشتباه خطرناك عده‌ای آن است كه با این تفكر، كار را تمام‌شده فرض می‌كنند و از عمل به مطالب دست می‌كشند و نسبت به نتیجه بی‌تفاوت می‌شوند؛ این حالت باعث توقف آنها می‌شود.

 درست است كه دغدغه اساسی سالك فقطوفقط سلوك است و تمام فكر و هدف او باید این باشد كه عمر دوروزه خود را به نتیجه و كمال برساند و حیات خود را جهت رشد استعدادها و به‌فعلیت درآوردن تهیؤها به‌نحو احسن صرف كند، اما نكته اینجاست: حال كه در این مسیر قرار گرفت، مطلب تمام نیست و تازه اول كار است! و این مطلبی است كه ما از آن غافل شده‌ایم.

## وصول به استاد كامل، ابتدای طریق الی‌اللَه‌

 ما تابه‌حال از آنچه بزرگان فرموده‌اند «كسی كه به استاد رسید، نصف راه را طی كرده است»،[[29]](#footnote-29) این برداشت را داشتیم كه دیگر كار او تمام است؛ اما این‌گونه نیست و اكنون كه به طبیب رسیدیم باید به نسخه‌اش عمل كنیم.

 كسی كه برای رسیدن به طبیبِ متخصص فرسنگ‌ها راه آمده و حال كه او را دیده است، نسخه را در همان مطب بگذارد و به شهر خود برگردد، بسیار نادان است!

 و این خطایی است كه به آن مبتلا هستیم. تمام اشتیاق‌ها و اهتمام‌ها و مجاهدت‌هایی كه انسان برای رسیدن به راه خدا و سلوك تحمل می‌كند، باید باعث شود كه وقتی سالك به استاد دست یافت، تازه حركت را آغاز كند.

## تمجید متفاوت علّامه طهرانی از آخوند ملّا حسین‌قلی همدانی نسبت به سایر اولیاء الهی‌

 تعظیمی كه مرحوم آقا از میان اولیاء و عرفاء از مرحوم آخوند ملّا حسین‌قلی دَرجَزیری همدانی می‌كردند، كاملًا از عبارات ایشان مشخص بود. یكی از عبارت ایشان این بود:

## مرحوم علّامه طهرانی: «تمام ما ریزه‌خوار سفره آخوند ملّا حسین‌قلی همدانی هستیم!»

 او با دیگران فرق داشت؛ تمام ما ریزه‌خوار سفره آخوند ملّا حسین‌قلی هستیم. او یك دریای بی‌پایان بود كه ته نداشت.

 مرحوم آخوند ملّا حسین‌قلی مرد عجیبی بود. سیصد شاگردی كه هركدام ستاره‌ای درخشان در آسمان تربیت و هدایت‌اند از ایشان ظهور و بروز پیدا كرد.

## احترام مرحوم علّامه طهرانی به ذراری مرحوم آخوند ملّا حسین‌قلی همدانی‌

 مرحوم آقا تمجید بسیار عجیبی از ایشان داشتند و حتی همیشه نسبت به ذراری ایشان به دیده عظمت می‌نگریستند و بعضی از اقوام پدری ما را كه با نسل مرحوم آخوند ملّا حسین‌قلی همدانی ارتباط نَسبی دارند، به‌ملاحظه جدّشان بسیار تعظیم می‌كردند.[[30]](#footnote-30)

## دستگیری امیرالمؤمنین علیه‌السّلام از آخوند ملّا حسین‌قلی همدانی بعد از بیست‌ودو سال مجاهده‌

 روزی مرحوم والد این مطلب را برای مرحوم آیةاللَه شهید مرتضی مطهری و بعضی دیگر نقل كردند:

 هنگامی كه مرحوم آخوند ملّا حسین‌قلی مراتب علمی و حوزوی خود را تمام كرد، دید دستش خالی است و هنوز به جایی نرسیده و نتوانسته آنچه را خوانده، بیابد و آنچه تحصیل كرده وجدان كند. لذا با توسّلات بالاخره در تحت تربیت مرحوم سید علی شوشتری قرار گرفت و به انجام دستورات و ریاضات و سایر اعمال موصِله به مطلوب و مقصود پرداخت. دیگر مجاهده‌ای نبود كه او انجام ندهد و خلاصه در این راه سنگ تمام گذاشت، تا اینكه كم‌كم این مطلب در

 ذهنش پیدا شد كه بیست‌ودو سال است ما در اینجا هستیم و استفاده می‌كنیم، ولی حجابی برداشته نشده و به مقصود نرسیده‌ایم.

 روزی بعد از زیارت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در كنار ایوان حرم می‌نشیند و زبان شِكوه و گلایه را نسبت به حضرت باز می‌كند كه) یا علی! بیست‌ودو سال است ما با طلب و نیازی كه داریم، به این مسائل و اوراد و اذكار مشغول هستیم و مجاهده می‌كنیم. (

 در این هنگام كبوتری را مشاهده می‌كند كه روی تكه‌نان خشكی در ایوان می‌نشیند و برای خرد كردن، آن را منقار می‌زند اما فایده‌ای نمی‌بخشد؛ تا اینكه خسته می‌شود و می‌رود. بعد از مدتی دوباره برمی‌گردد و باز شروع به نوك زدن می‌كند، ولی حاصلی نمی‌گیرد و می‌رود. این كبوتر بیش از پانزده مرتبه می‌رود و می‌آید و تقلّا می‌كند تا اینكه این نان خشكیده را كاملًا ریزریز می‌كند و در رفت‌وآمد متعددی برای جوجه‌های خود می‌برد.[[31]](#footnote-31)

 امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در آنجا به نفس او القا كردند كه اگر می‌خواهی برسی، باید مانند این كبوتر باشی! چرا این كبوتر این‌قدر رفت و برگشت و این‌گونه بر سر این تكه‌نان تلاش كرد اما دست برنداشت؟ چون جوجه‌هایش گرسنه بودند و او جای دیگر غذایی پیدا نكرد. اگر تو نیز گرسنه‌ای نباید دست از تلاش برداری و اگر سیری برو! مگر گرسنه می‌تواند دست از تلاش بردارد و به‌دنبال غذا نرود؟! ایشان این را به‌عنوان پیغامی تلقّی كرد و استقامت را ادامه داد و به جایی رسید كه بزرگان به حال او غبطه می‌خوردند.

## حصول آنی نتیجه اعمال انسان، حتی در صورت عدم انكشاف آن‌

 نكته بسیار مهم این است كه نتیجه تمام اعمال ما بعداً به‌دست نمی‌آید، بلكه همان موقع حاصل می‌شود. این‌طور نیست كه آخوند ملّا حسین‌قلی بیست‌ودو سال زحمت بكشد و بعد از آن خداوند یك‌باره فتح باب كند؛ بلكه بیست‌ودو سال كشف باب می‌شد و ایشان متوجه نمی‌شده است!

 نتیجه هر قدمی كه انسان در سلوك بردارد، همان جا برایش حاصل شده است، منتها ممكن است همان موقع روشن و آشكار نشود. درست مانند صفحاتی كه در كامپیوتر ذخیره شده و بعد با فشار دادن یك كلید تمام آن نمایش داده شود؛ این‌طور نیست كه هیچ‌چیز در كامپیوتر نباشد و یك‌دفعه تمام این معلومات به‌وجود بیاید.

## عدم انتباه مرحوم آخوند ملّا حسین‌قلی همدانی از فتح باب حاصل‌شده در طول بیست‌ودو سال، به‌جهت مصالحی خاص‌

 بیست‌ودو سال برای مرحوم آخوند ملّا حسین‌قلی فتح باب می‌شد، منتها بنا بر مصالحی خود ایشان نمی‌بایست اطلاع پیدا می‌كرد؛ و درغیراین‌صورت آخوند ملّا حسین‌قلی نمی‌شد. نظام تربیتی هر فرد با دیگری تفاوت دارد.

 این مختصری از كیفیت تعامل امام صادق علیه‌السّلام با عنوان بصری بود. إن‌شاءاللَه از جلسه دیگر به اصل مطالب روایت عنوان بصری می‌رسیم.

 خداوند ما را موفق كند و اوقات ما را در تحصیل رضای خود و وصول به غایات و اهدافی كه مورد نظر ائمه علیهم‌السّلام و اولیای بزرگوار است، سپری گرداند!

 اللَهمّ صَلّ علی محمّدٍ و آل محمّد

1. بحار الانوار، ج ١، ص ٢٢٥. [↑](#footnote-ref-1)
2. البته نظام عالم، نظام تربيت است. إن‏شاءالله همه ما مشمول عنايت امام صادق عليه‏السّلام واقع شويم و خداوند ما را از شيعيان و شفاعت‏شدگانى كه موجب زَين\* آن حضرت هستند، قرار دهد.

(\*) الأمالى (طوسى) ص ٤٤٠. امام‏شناسى، ج ٣، ص ٨٨:

« از امالى شيخ طوسى روايت است با سند متصل خود از سليمان‏بن‏مهران، قالَ: دخلتُ علَى الصّادقِ جعفرِ بنِ محمّدٍ و عندَهُ نفَرٌ مِنَ الشّيعةِ و هو يقولُ:" معاشرَ الشّيعةِ! كونوا لَنا زَينًا و لا تكونوا علينا [لنا] شَينًا. قولوا للنّاسِ حَسَنًا و احفَظوا ألسِنَتِكم و كُفّوها عنِ الفُضولِ و قُبحِ القَولِ."

" سليمان‏بن‏مهران اعمش گويد: من بر حضرت جعفربن‏محمد، امام صادق عليه‏السّلام وارد شدم و در نزد آن حضرت جماعتى از شيعيان بودند و آن حضرت به آنها مى‏فرمود:

اى جماعت شيعه! شما هميشه با كردار پسنديده و افعال شايسته زينت ما باشيد، به‏طورى‏كه هركس شما را ببيند و اخلاق ستوده شما را مشاهده كند به ما نزديك گردد و تحسين و تمجيد نمايد؛ و هيچ‏گاه موجب بدنامى ما نشويد كه به كردار زشت خود، مردم، ما را هم كه معلم شما هستيم بد بدانند و از دين خدا منحرف شوند. زبان‏هاى خود را از گفتارهاى بيجا و بى‏فايده حفظ كنيد و از افشاى سرّ خوددارى نماييد و از زياده‏گويى و كلام زشت و طعن و سبّ و شتم و لَمز و هَمز جلوگيرى كنيد."» [↑](#footnote-ref-2)
3. الإختصاص، ص ٦:

« عن بُرَيدِ بنِ معاويةَ عن أبى جعفرٍ عليه السّلامُ قال: إرتَدَّ النّاسُ بَعدَ النّبىِّ صلّى اللهُ عليه و آله و سلّمَ إلّا ثلاثةَ نفرٍ: المقدادُ بنُ الأسودِ و أبو ذرٍّ الغِفارىُّ و سلمانُ الفارسىُّ؛ ثُمَّ إنّ النّاسَ عرفوا و لَحِقوا بَعدُ.»

ترجمه:« پس از پيامبر، همه مسلمين از دين برگشتند جز سه نفر: مقدادبن‏اسود و ابوذر غفارى و سلمان فارسى؛ مدتى بعد از آن مردم حق را شناخته و به آنان ملحق شدند.» (محقق) [↑](#footnote-ref-3)
4. .HYSTERIA . [↑](#footnote-ref-4)
5. ايشان پيرمردى محترم و اهل فضل بود كه سابقاً در طهران زندگى مى‏كرد؛ در بعضى از علوم غريبه تاحدودى ورود داشت، گرچه مسائل خلاف نيز از او مشاهده مى‏شد. مرحوم والد ايشان را به مسجد قائم دعوت مى‏كردند و گاه‏گاهى نيز خود به منزل ايشان مى‏رفتند. رفقايى كه در آن زمان حضور داشتند، ايشان را مى‏شناسند. [↑](#footnote-ref-5)
6. سرّالفتوح ناظر بر پرواز روح، ص ٩٢، تعليقه ١ و ٢:

ايشان از فضلا و مبلّغين معروف در طهران بودند و با والد معظّم- رضوان الله عليه- مراوده داشتند. شب‏هاى جمعه در مسجد قائم طهران منبر مى‏رفتند و اغلب سخنانشان بر محوريت ولايت قرار داشت. ايشان در برخى از علوم غريبه فى‏الجمله اطلاعى به‏هم رسانده و به كيميا دسترسى پيدا كرده بودند.

مرحوم والد- رضوان الله عليه- مى‏فرمودند:

روزى ايشان ما را به خانه خود دعوت كرد و تقاضا نمود كه تنها خدمت ايشان برسم. پس از حضور، ايشان گفتند:« مدتى است كه من به كيميا رسيده و تجربه نيز نموده‏ام و ازطرفى مى‏ترسم كه فرزندانم به‏واسطه عدم بصيرت و تجربه به هلاكت و مخاطره بيفتند؛ چنانچه اين مسئله كم‏كم دارد متحقق مى‏شود و بعضى‏ها نيز مطّلع شده‏اند و هرچه فكر مى‏كنم كه شخصى را در اين دنيا بيابم و اين ثمره عمر و حياتم را به او بسپارم، كسى جز شما را نيافتم كه بتواند به‏نحو احسن از اين اكسير استفاده نمايد؛ فلذا شما را به اينجا دعوت كردم تا آن را به شما بسپارم و خيال خود را آسوده گردانم، و در ضمن خطرى را كه از جانب دولت متوجه فرزندانم مى‏باشد دفع كنم.»

مرحوم والد- رضوان الله عليه- فرمودند:

من به ايشان گفتم:« آقاى ميرجهانى، ما يك شكم بيشتر نداريم و آن را با نان و پنير و سبزى هم مى‏توانيم سير كنيم، و نيازى به اكسير و كيمياى شما نداريم! و شما هم اگر مى‏خواهيد دفع شرّ و تعرض حكومت را نسبت به فرزند خود بكنيد، حتماً بايد آن را از بين ببريد و ديگر به فكر اين‏گونه از امور برنياييد.»

ايشان همان‏طور كه گفته شد در پاره‏اى از علوم تاحدودى دست داشت و مسائلى را در آينده پيش‏بينى مى‏كرد؛ ازجمله توقيت ظهور حضرت ولىّ عصر ارواحنا فداه كه چند بار از ايشان شنيده شد، و تمامى آنها خلاف از آب درآمد! و اين بنده نظير اين مطلب را از افراد ديگرى كه مدعى اطلاع و دسترسى به عوالم غيب بوده‏اند، شنيده و خود به فساد و خلاف سخن آنان به رأى‏العين پى برده‏ام.

روش و ممشاى اولياى الهى و خصوصاً مرحوم والد- قدّس الله سرّه- درست مخالف و در تضادّ با اين روش بوده است و سخنى از آنان در زمينه ظهور شنيده نشده است. روش آنان روش تهذيب و تربيت و مراقبه و سلوك الى‏الله بوده است، و مردم را با اين وعده‏هاى شيرين و جملات عوام‏پسند سرگرم نمى‏نموده‏اند؛ رضوان الله عليهم اجمعين. [↑](#footnote-ref-6)
7. توجه كنيد كه رفتن مردم به‏جهت يك تخيّلِ اعدام بود! [↑](#footnote-ref-7)
8. مطلع انوار، ج ١، ص ١١٧. [↑](#footnote-ref-8)
9. رجوع شود به وظيفه فرد مسلمان در احياى حكومت اسلام، ص ٩٥. [↑](#footnote-ref-9)
10. جهت اطلاع بيشتر پيرامون هجرت ايشان به ارض مقدس رضوى، رجوع شود به مهر فروزان، ص ١٤٦، تعليقه ٣. [↑](#footnote-ref-10)
11. وقعة الطّف، ص ١٩٩؛ الإرشاد، ج ٢، ص ٩٢ (با قدرى اختلاف در هر دو مصدر). [↑](#footnote-ref-11)
12. وقعة الطّف، ص ١٩٨؛ الإرشاد، ج ٢، ص ٩١ (با قدرى اختلاف در هر دو مصدر). [↑](#footnote-ref-12)
13. رجوع شود به وقعة الطّف، ص ١٩٧؛ الإرشاد، ج ٢، ص ٩١. [↑](#footnote-ref-13)
14. روح مجرد، ص ٥٤٦. [↑](#footnote-ref-14)
15. وقعة صفّين، ص ٩٢. [↑](#footnote-ref-15)
16. همان، ص ٤٨٩. [↑](#footnote-ref-16)
17. همان، ص ٥١٢- ٥١٨. [↑](#footnote-ref-17)
18. الإرشاد، ج ١، ص ١٧- ٢٠. [↑](#footnote-ref-18)
19. همان، ج ٢، ص ١٠- ١٥. [↑](#footnote-ref-19)
20. وقعة الطّف، ص ٢٥٠- ٢٥٨. [↑](#footnote-ref-20)
21. الأمالى (طوسى) ص ٢٤٠. [↑](#footnote-ref-21)
22. ديوان حافظ، غزل ٤٥٢:

اى مگس عرصه سيمرغ نه جولانگه توست‏عِرض خود مى‏برى و زحمت ما مى‏دارى‏ [↑](#footnote-ref-22)
23. جهت اطلاع بيشتر پيرامون شخصيت مالك‏بن‏انس، رجوع شود به امام‏شناسى، ج ١٦ و ١٧، ص ٣٨٥- ٣٩٢. [↑](#footnote-ref-23)
24. جهت اطلاع بيشتر پيرامون شخصيت ابوحنيفه، رجوع شود به امام‏شناسى، ج ١٦ و ١٧، ص ٣٩٣- ٤٨٠. [↑](#footnote-ref-24)
25. اين بزرگواران(!) ازطرف دولت به هركس كه نزد آنان مى‏رفت در روز عيد قربان و عيد فطر عيدى و در ساير ايام مواجب مى‏دادند.\*

(\*) تاريخ بغداد، ج ١٣، ص ٣٥٨. [↑](#footnote-ref-25)
26. اسرار ملكوت، ج ٢، ص ٣١٤:

« مرحوم حدّاد- رضوان الله عليه- مى‏فرمودند:" اين اشخاص ما را مى‏خواهند تا وقتى‏كه گوشى از آنها نگرفته باشيم، و همين‏كه بخواهيم گوش آنها را بگيريم صدايشان به آه و فرياد بلند مى‏شود، و بدون گوش گرفتن هم كه فايده‏اى ندارد؛ در اين‏صورت ديگر فرقى بين اين شخص و ساير افراد باقى نمى‏ماند. و انسان بايد چكش‏خورش خوب باشد، و هرچه چكش‏خور آن بيشتر باشد فوايد و بركات تربيت در او بيشتر خواهد شد."» [↑](#footnote-ref-26)
27. روح مجرد، ص ٥٥٧:

« افرادى كه استعدادشان در تحمل مشاق و واردات بسيار بود، از آنها تعريف مى‏نمودند و مى‏فرمودند:" فلان‏كس چكش‏خور خوبى دارد." و اين اصطلاح آهنگرهاست؛ چون بعضى از اقسام آهن سست و بدون موادّ فولادى است و در اثر گداختن زود از بين مى‏رود و قابل چكش‏كارى و پتك‏كارى نيست، ولى بعضى از اقسام آهن داراى تركيبات فولادى است و استحكامشان بسيار است، چندين بار متناوباً آنها را در كوره مى‏گدازند و روى سندان مى‏نهند و مى‏كوبند، مع‏ذلك استقامت دارد تا آن را به هر شكل و صورت كه مى‏خواهند، درآورند.» [↑](#footnote-ref-27)
28. روح مجرد، ص ٤٨٠. [↑](#footnote-ref-28)
29. رساله سيروسلوك منسوب به بحرالعلوم، ص ١٨٦، تعليقه:

« مرحوم قاضى مى‏فرموده است:" چنانچه كسى كه طالب راه و سلوك طريق خدا باشد، براى پيدا كردن استاد اين راه، اگر نصف عمر خود را در جستجو و تفحّص بگذراند تا پيدا نمايد، ارزش دارد." و مى‏فرموده است:" كسى كه به استاد رسيد، نصف راه را طى كرده است."» [↑](#footnote-ref-29)
30. جهت اطلاع بيشتر پيرامون احوالات مرحوم آيةالحقّ و اليقين آخوند ملّا حسين‏قلى همدانى قدّس الله نفسه الزّكيه، رجوع شود به مطلع انوار، ج ٣، ص ٣٨- ٤٦. [↑](#footnote-ref-30)
31. مطلع انوار، ج ٣، ص ٤٤. [↑](#footnote-ref-31)